

زیست - قدرت در اندیشه سیاسی فوکو، آگامبن، و نگری: از جامعه انضباطی تا جامعه کنترلی جهانی

رضا نجف‌زاده*

چکیده

تحول مفاهیم سیاسی و اجتماعی تابعی از تحول فرماسیون یا وضعیت واقعی نیروهاست. بر این پایه، می‌توان این ایده‌ها را در دستگاه نظری میشل فوکو مطرح کرد: مفاهیم برساخته فوکو، با ورود جامعه سرمایه‌داری به عصر اطلاعات، دست‌خوش تحول شده است. زیست - قدرت، تقریباً، کلیدی‌ترین مفهومی است که با دگرگونی شرایط عینی اعمال آن و با دگرگونی میدان واقعیت تولید سرمایه‌دارانه، از سوی طیف عمده‌ای از اندیشمندان، بازبینی و مجدداً شاکله‌بندی شده است. در این پژوهش، پس از مروری کوتاه بر پیشینه کاربرد مفاهیم زیست - قدرت و زیست - سیاست و معرفی دیدگاه‌های برخی از نظریه‌پردازان سنت انگلوامریکن، تلقی فوکو از این مفاهیم را مطالعه می‌کنیم. سپس، در بخش‌های دیگر این پژوهش، بر اساس اندیشه‌های جورجو آگامبن، آنتونیو نگری، و مایکل هارت، به بررسی گسست در سنت فوکویی مطالعات قدرت زیستی می‌پردازیم. در پایان، کاستی‌های اندیشه سیاسی و تاریخی فوکو را برمی‌شماریم و برای امکان یا امتناع کاربست روش‌شناسی‌ها و نظریه‌های وی در وضعیت استثنایی پایدار یا وضعیت سرمایه‌داری اطلاعاتی واقعاً موجود ملاحظاتی را مطرح می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: زیست - سیاست، زیست - قدرت، سیاست، فلسفه سیاسی جدید، قدرت، گسست.

* عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی najfzadeh.reza@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۲۰

۱. مقدمه^۱

قدرت بنیادین‌ترین مفهوم در اندیشه سیاسی و چه بسا چالش‌انگیزترین مقوله در این گستره نظری است. هر متفکری، به فراخور ایستار معرفت‌شناختی و هستی‌شناسی خود و بر پایه تلقی خاصی از سوژه و ساختار، درباره قدرت مفهوم‌پردازی کرده است. یکی از این مفاهیم زیست - قدرت (bio-power) است. زیست - قدرت، عمدتاً، در کنار مفهوم زیست - سیاست (bio-politics) به کار می‌رود.^۲ میشل فوکو مهم‌ترین متفکری است که در آثار تبارشناختی خود دوره مشخصی از تاریخ تمدن غرب را بستر ظهور و اعمال تکنیک‌ها و استراتژی‌های زیست - قدرت می‌داند.

در مجموعه آثار فوکو چندین رویکرد به قدرت و چندین مفهوم‌پردازی درباره امر سیاسی وجود دارد و این همه به آشفتگی تفسیرها دامن زده است. یکی از نویسندگان هوشمند در این زمینه چنین می‌نویسد:

ستایش فوکو هم‌چون قهرمانی انقلابی و حتی تقلید از سبک وی، اغلب، به نثر انگلیسی نامفهومی تبدیل شده که چیزی جز ترجمه تحت‌اللفظی مستقیم از متن فرانسوی نیست (O'Farrell, 1987: 449؛ کنگ، ۱۳۷۹: ۲۶۶).

همین موضوع درباره متون منتشرشده به زبان فارسی هم صادق است. هرچند ترجمه‌های مناسبی از برخی آثار وی در دست است، حجم انبوهی از متون ثانویه و تحلیل‌هایی که وجود دارد، عمدتاً، بدون توجه به بستر روش‌شناختی و تاریخی موضوعات مورد بررسی فوکو، با مستثناسازی و گزینش بی‌ارجاج، بازنمایی‌هایی ابهام‌آمیز از دیدگاه‌های وی ارائه کرده‌اند. مثلاً، خود فوکو درباره یکی از تصاویر نادرستی که از مباحث وی ارائه شده چنین می‌گوید:

وقتی این‌تر را می‌خوانم (و به‌خوبی می‌دانم که آن را به من نسبت می‌دهند) که «دانش قدرت است» یا «قدرت دانش است»، به‌خنده می‌افتم، چون دقیقاً مسئله من مطالعه رابطه این دو است. اگر این‌ها یکی بودند، مطالعه رابطه بین آن‌ها عبث بود. همین که من مسئله نسبت بین دانش و قدرت را مطرح می‌کنم، به‌خوبی ثابت می‌کند من آن‌ها را یکی نمی‌بندارم (Foucault, 1983).

شایسته‌تر این است که هر یک از مباحث، آثار یا مفاهیم فوکویی را «مستقل» قرائت کنیم. این شیوه برخورد کمک خواهد کرد تا مفاهیم مورد استفاده وی از افق تاریخی مدلول‌ها و مصادیق آن‌ها منتزع نشود و این به معنی نفی پیوستگی روش‌شناختی - نظری

در آثار وی نیست. کارکرد دیگر چنین نگرشی امکان‌شناسایی خطوط اتفاق و افتراق در منظومه نظری یا سنت فوکویبی است.

مفروض ما در این پژوهش آن است که تحول مفاهیم سیاسی و اجتماعی تابعی از تحول وضعیت واقعی سیاست و جامعه است. بر این پایه، می‌توان این ایده‌ها را مطرح کرد: مفاهیم برساخته فوکو در قلمرو جامعه و سیاست، با ورود جامعه سرمایه‌داری به عصر اطلاعات، دست‌خوش تحول شده است. زیست - قدرت، تقریباً، کلیدی‌ترین مفهومی است که با دگرگونی شرایط عینی اعمال آن و با دگرگونی میدان واقعیت تولید سرمایه‌دارانه طیف عمده‌ای از اندیشمندان علوم اجتماعی و علوم سیاسی آن را بازبینی و مجدداً شاکله‌بندی کرده‌اند.

در این پژوهش، پس از مروری کوتاه بر پیشینه کاربرد مفاهیم زیست - قدرت و زیست - سیاست و معرفی دیدگاه‌های برخی از نظریه‌پردازان سنت انگلوامریکن، تلقی فوکو از این مفاهیم را مطالعه می‌کنیم. سپس، در بخش‌های دیگر این پژوهش، بر اساس اندیشه‌های جورجو آگامبن، آنتونیو نگری، و مایکل هارت، به بررسی گسست در سنت فوکویبی مطالعات قدرت زیستی می‌پردازیم. در پایان، کاستی‌های اندیشه اجتماعی و تاریخی فوکو را برمی‌شماریم و برای امکان یا امتناع کاربست روش‌شناسی‌ها و نظریه‌های وی در عصر اطلاعات یا وضعیت سرمایه‌داری اطلاعاتی واقعاً موجود ملاحظاتی مطرح می‌کنیم.

۲. نئوداروینیسم اجتماعی و مطالعات زیستی - سیاسی

ظاهراً برای نخستین بار این جی. اچ. هریس بود که از مفهوم «زیست - سیاست» استفاده کرد. وی در مقاله‌ای با همین عنوان طی روزهای پُر آشوب اروپای اوایل قرن بیستم مقصود خود از این اصطلاح را چنین بیان می‌کند:

زیست - سیاست سیاستی است که باید دو بُعد از ملت را در نظر گیرد: نخست، افزایش جمعیت و رقابت؛ دوم، خصلت‌های فردی مردانی که برای به عهده گرفتن مناصب و مسئولیت‌های دولت آماده‌اند (Harris, 1911: 197).

هم‌چنین، در شاخه به اصطلاح اصلی «علم سیاست» نیز زیست - قدرت و زیست - سیاست در معانی خاصی به کار رفته است. نویسندگان قائل به این رهیافت از مفاهیم و روش‌های زیست‌شناسی تکاملی برای درک رفتار سیاسی بهره می‌گیرند. آلبرت سومیت و

استیون پترسون، دو تن از فعال‌ترین این «علم‌گرایان»، هم‌چنان بر سودمندی مفاهیم تکاملی نئوداروینی و روش‌های تحقیق مبتنی بر زیست‌شناسی در «علم سیاست» اصرار دارند. یکی دیگر از نویسندگان علم‌گرا، ضمن تعریف زیست - سیاست، موضوع اصلی علم سیاست را بررسی نظام‌مند پیوند علوم زیستی با انتخاب و کنش سیاسی می‌داند. وی در این زمینه چنین می‌نویسد:

زیست - سیاست به الزامات سیاسی واقعیت‌ها و پدیده‌های بیولوژیک مربوط می‌شود. تلقی ارسطو از انسان به منزله حیوانی سیاسی، قیاس بیولوژیک از هیئت سیاسی در آثار فلاسفه قرون وسطی، تأکید هابز بر نیازهای فیزیولوژیک و هیجان‌ات و نگرش روان‌شناختی روسو، همگی، تاریخ طولانی و درخور توجهی از ارجاع به ساحت بیولوژیک پدیده‌ها را تشکیل می‌دهند. اما، تا سال‌های اخیر، علمای سیاست چندان به بررسی نظام‌مند پیوند علوم زیستی با انتخاب و کنش سیاسی مبادرت نکرده‌اند ... جوامع ما نیازمند توجه بیشتر به سهم بیولوژی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی‌اند. ما هم‌چنین نیازمند برداشت روشن‌تری از اقتضائات علوم زیستی هستیم (Funke, 1985: 69-77).

این تلقی از زیست - سیاست و نسبت قدرت با بیولوژی انسانی کاملاً با تلقی فوکویی از این مفاهیم تفاوت دارد. چه بسا برخی از فرضیه‌های مذکور، که بر بساخت‌های ایدئولوژیک از بدن و حیات جانوری تکیه دارند، برای فوکویی‌ها مضحک به نظر برسد. تداوم همین رویکرد سیاسی به حیات و عرصه بیولوژیک را می‌توان در کار آنتونی گیدنز نیز مشاهده کرد؛ با این تفاوت که وی به جای زیست - سیاست ترجیح می‌دهد از مفهوم سیاست حیاتی (life politics) بهره گیرد. برخلاف سنت فوکویی، که زیست - قدرت را در افقی تاریخی و با طنینی فلسفی به کار می‌برد، سیاست حیاتی مورد نظر گیدنز، بر پایه نگاهی جامعه‌شناختی، ناظر به سبک زندگی در سامان پساکامیابی سرمایه‌داری جدید است (گیدنز، ۱۳۸۲: ۲۵-۳۰). این تلقی از زیست - سیاست و زیست - قدرت دقیقاً همان صورت‌بندی تاریخی‌ای است که فوکو هیچ‌گاه از افشای مناسبات سلطه‌آمیز و مقادساز آن باز نایستاد. نوشته اولیه هریس، مطالعات اصحاب علم سیاست امریکایی، و حتی گفتمان شبه‌انتقادی آنتونی گیدنز غایتی جز «مدیریت بهینه عرصه حیات» ندارد و از زاویه دید سنت فوکویی این غایت راهبردی است برای به انقیاد درآوردن سوژه. شاید بتوان نگرانی‌های متفکرانی چون فرید زکریا و توماس فریدمن برای آینده زمین و دغدغه کاربست انرژی‌های پاک و تجدیدشونده را نیز در امتداد همین تلقی انگلوامریکن از زیست - سیاست تفسیر کرد.

۳. گستره‌های زیست - قدرت در جامعه انضباطی

فوکو در مجموعه‌ای از آثار دهه ۱۹۷۰ خود گستره تاریخی و نظری زیست - قدرت و زیست - سیاست را بازکاوی و ترسیم کرده است. کتاب *مراقبت و تنبیه*، جلد نخست تاریخ جنسیت، و نیز بخش‌هایی از *درس‌گفتارهای کولژ دوفرانس* به این مسئله اختصاص دارد. در این جا سعی می‌کنیم مرزها و مختصات قدرت زیستی را در جامعه انضباطی ترسیم کنیم.

۱.۳ قدرت حاکمه و زیست - قدرت مدرن

به بیان فوکو، حق زندگی و مرگ، که صورت‌بندی ویژه‌ای در نظریه حاکمیت مدرن از هابز و پوفندورف دارد، از زمان‌های دور یکی از امتیازهای ویژه قدرت حاکم بوده و در *patria potestas* یا قدرت پدرانه در سنت رومی ریشه دارد. در نظریه حاکمیت مدرن، حق زندگی و مرگ به طور مطلق به حاکم تعلق ندارد، بلکه مشروط به تهدید دشمنان خارجی یا شورش‌های داخلی است. به عبارتی، دفاع از حاکم و بقای او شرط حکم‌رانی بر زندگی و مرگ است. حق زندگی و مرگ در شکل مدرن، نسبی، و محدودش، هم‌چون شکل قدیمی و مطلقش، حقی نامتقارن است. حاکم حق خود بر زندگی را اعمال نمی‌کند، مگر با اعمال حقتش بر کشتن یا ممانعت از کشتن. در واقع، حق زندگی و مرگ حق به مرگ رساندن یا زنده نگه داشتن است (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

فوکو معمولاً تاریخ پس از قرون وسطا را به سه مرحله تقسیم و دیرینه‌شناسی دانش و تبارشناسی تکنیک‌های انقیاد و قدرت را در قالب این دوره‌ها بررسی می‌کند. این سه دوره عبارت‌اند از: رنسانس، کلاسیک (قرن هفدهم و هجدهم یا عصر روشن‌گری) و مدرن (قرن نوزدهم و شاید هم‌چنین بیستم) (پایا، ۱۳۸۲: ۳۸۶-۴۷۱). بر اساس این نگرش، از عصر کلاسیک به این سو، در غرب، دگرگونی بسیار عمیقی در ساز و کارهای قدرت رخ داده است. بر خلاف قدرت حاکمه پیشین، که به تعبیر فوکو با برداشت، تفریق، تصاحب، و خراج‌گیری تحمیلی از محصولات، اموال، کار و خون اتباع مشخص می‌شد، قدرت حاکمه جدید با تحریک، تقویت، کنترل، مراقبت، بهینه‌سازی، و سازمان‌دهی سوژه‌ها تعریف می‌شود. قدرت حاکمه جدید بیش‌تر قصد تولید، افزایش، و سامان‌دهی نیروها را دارد، نه ممانعت، مطیع‌سازی یا نابودی. بدین ترتیب، حق مرگ تا حدودی به «مدیریت زندگی» بدل می‌شود. قدرت مهیب مرگ، که به طور سنتی موجودیت‌های سیاسی را تعریف می‌کرد، از این دوران به بعد، مکمل قدرتی است که به گونه‌ای ایجابی بر زندگی اعمال می‌شود. این

قدرت ایجابی وظیفه مدیریت، بهینه‌سازی، و تکثیر زندگی را به عهده دارد و آن را دقیق و سازمان‌یافته کنترل می‌کند. حق قدیمی به مرگ رساندن یا زنده نگه داشتن جای خود را به قدرت زنده نگه داشتن یا سوق دادن به سمت مرگ داد (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۵۹). «حق» به «قدرت» تبدیل می‌شود. این قدرت «مدیریت زندگی» همان زیست - قدرت است.

۲.۳ دو مسیر توسعه زیست - قدرت

طبق این تلقی از سده هفدهم قدرت اداره‌کننده زندگی به طور عینی در دو شکل سیاست کالبدشکافانه بدن انسان و زیست - سیاست جمعیت تکوین یافته است. شکل نخست بر بدن به منزله یک ماشین تمرکز دارد و انضباط‌ها مشخصه آن است. شکل دوم بر بدن گونه انسانی متمرکز است و کنترل‌های سامان‌دهنده ویژگی آن به شمار می‌رود. انضباط‌های بدن و سامان‌دهی‌های جمعیت دوقطبی‌اند که سازمان قدرت اداره‌کننده زندگی بر آن‌ها تکیه دارد. استقرار این تکنولوژی عظیم دوقطبی در عصر کلاسیک ویژگی قدرتی است که عالی‌ترین کارکرد آن دیگر کشتن نیست، بلکه محاصره همه‌جانبه بدن است. قدرت قدیمی مرگ، که نماد آن قدرت حاکم بود، جای خود را کاملاً به «اداره بدن‌ها» و «مدیریت حساب‌گرانه زندگی» داد. با شکل‌گیری انضباط‌های گوناگون در عصر کلاسیک و طرح مسائل مربوط به موالید، طول عمر، سلامت عمومی، مسکن، و مهاجرت در حوزه سیاسی و اقتصادی، تکنیک‌های گوناگونی برای به انقیاد درآوردن بدن‌ها و کنترل جمعیت‌ها ابداع شد. این سرآغاز عصر «زیست - سیاست» است (همان: ۱۶۱). به بیان فوکو، دو مسیر توسعه زیست - قدرت، که در قرن هجدهم کاملاً از هم جدا بودند، در سده نوزدهم به یکدیگر پیوند خوردند؛ البته، نه در سطح گفتمانی و نظری، بلکه در قالب آرایش‌های عینی شکل‌دهنده تکنولوژی عظیم قدرت. سامانه سکسوالیته یکی از این آرایش‌های عینی مهم است.

۳.۳ زیست - قدرت و تکوین سرمایه‌داری

بخشی از نگرش فوکو می‌تواند برای علاقه‌مندان به رهیافت مارکسی جالب باشد، زیرا از دید او زیست - قدرت عنصر ضروری تکوین و توسعه سرمایه‌داری است و سرمایه‌داری صرفاً با گنجاندن کنترل‌شده بدن‌ها در دستگاه تولید و سازگار کردن پدیده‌های جمعیتی با فرایندهای اقتصادی تحقق یافته است. در این جا لازم است یادآوری کنیم که فوکو تحول

نظام‌های تنبیهی را نیز در بستر دگرگونی رژیم‌های تولید و انباشت مطالعه کرده است و از این لحاظ، فوق‌العاده وام‌دار آثار کیف‌شناسان مارکسیستی، چون روشه و کیرشهایمر، است (فوکو، ۱۳۷۸: ۳۶).

به باور فوکو، تکوین سرمایه‌داری مستلزم تکنولوژی‌های قدرتی بود که نیروها، قابلیت‌ها، و خود‌زندگی را به‌راحتی منقاد سازد. توسعه دستگاه‌های بزرگ دولت، به منزله نهاد‌های قدرت، حفظ مناسبات تولید را تضمین کرده است. مبانی سیاست کالبدشکافانه و زیست‌شناختی نیز، که در سده هجدهم به منزله تکنیک‌های قدرت حاضر در همه سطوح کالبد اجتماعی ابداع و در نهاد‌های متفاوتی چون خانواده، ارتش، مدرسه، پلیس، پزشکی فردی، و اداره جمعیت‌ها به کار گرفته شد، در توسعه و حفظ فرایندهای اقتصادی دخالت داشت. سازگاری تجمع انسان‌ها با انباشت سرمایه، پیوند افزایش گروه‌های انسانی با توسعه نیروهای مولد و توزیع متفاوت سود تا حدودی با اعمال زیست - قدرت در شکل‌ها و روش‌های چندگانه‌اش امکان‌پذیر شد (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۶۲). از دید فوکو، آنچه در سده هجدهم در برخی از کشورهای غرب روی داد و به تکوین سرمایه‌داری مربوط بود کارویژه و نتیجه‌ای متفاوت از اخلاق زاهدانه پروتستانی در اوان شکل‌گیری سرمایه‌داری دارد.

۴.۳ زیست - تاریخ

فوکو ویژگی عصر زیست - قدرت را ورود زندگی به تاریخ یا، به عبارتی، ورود امر زیست‌شناختی به امر تاریخی می‌داند. در عصر اندراج امر زیستی در رخداد و تاریخ دگرگونی‌ای معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی رخ داد: انسان غربی پی برد که گونه‌ای زنده در جهان زنده است و دارای بدن، شرایط زیست، احتمالات حیات، و سلامت فردی و جمعی است. انسان غربی پی برد که دارای نیروهایی است که می‌توان آن‌ها را تغییر داد و نیز دارای فضایی است که می‌توان این نیروها را به شکلی بهینه در آن توزیع کرد. برای نخستین‌بار در تاریخ امر زیست‌شناختی در امر سیاسی بازتاب یافت. واقعیت حیات تا حدودی در حوزه کنترل دانش و دخالت قدرت وارد شد. قدرت دیگر فقط با سوژه‌های حقوقی سر و کار ندارد که سلطه نهایی بر آن‌ها مرگ است، بلکه با موجودات زنده سر و کار دارد که سلطه بر آن‌ها باید در سطح خود زندگی اعمال شود (همان: ۱۶۴).

فوکو تداخل فرایندهای تاریخ و حرکت‌های زندگی را «زیست - تاریخ» (bio-history) می‌نامد. زیست - سیاست یا سیاست زیست‌شناختی چیزی است که زندگی و ساز و

کارهایش را به عرصه حساب‌گری‌های آشکار وارد می‌کند و قدرت - دانش را به عامل دگرگونی زندگی انسان بدل می‌کند.

فوکو، در مقام متفکری انتقادی، علاوه بر این‌که عصر زیست - قدرت را با تحولات معرفت‌شناختی در علوم انسانی و گسترش دامنه تأثیر قدرت همراه می‌داند، به سویه تاریک آن، یعنی سلطه غرب بر جهان غیر غرب، نیز اشاره می‌کند. به علاوه، وی آستانه مدرنیته زیست‌شناختی را با گسترش مقیاس گرسنگی و قحطی در خارج از جهان غرب هم‌زمان می‌داند. توسعه زیست - قدرت با ظهور نژادپرستی در نیمه دوم سده نوزدهم همراه است (← همان: ۱۷۱).

۵.۳ ارزش و هنجار در برابر نهادهای حقوقی

فوکو زیست - قدرت و زیست - سیاست را در مقابل دولت یا شکل حقوقی قدرت مدرن مطرح می‌کند. از دید وی، یکی از نتایج توسعه زیست - قدرت اهمیت فزاینده هنجار در مقابل قانون و نظام حقوقی است. از این منظر، قانون همواره به شمشیری دو دم ارجاع می‌دهد. اما، قدرتی که مسئولیت زندگی را برعهده می‌گیرد نیازمند ساز و کارهای پیوسته، سامان‌دهنده، و اصلاحی است. هدف نه به کار انداختن مرگ در قلمرو حاکمیت، بلکه توزیع موجود زنده در عرصه ارزش و فایده‌مندی است (همان: ۱۶۵).

البته، از دید فوکو، در عصر زیست - سیاست نهادهای حقوقی و قضایی به هیچ وجه محو نمی‌شوند، بلکه قانون بیش‌تر به هنجار بدل می‌شود و نهاد حقوقی بیش از پیش در سلسله‌ای از دستگاه‌های پزشکی، اداری، و غیره ادغام می‌شود (همان: ۱۶۶). عقب‌نشینی امر قضایی به معنی زوال ساختار حقوقی جامعه مدرن نیست، زیرا حقوق حتماً در ساز و کار جدید قدرت نیز دست‌نخورده باقی می‌ماند (← همان: ۱۲۷).

۶.۳ مقاومت برای زندگی

در عصر زیست - قدرت، از قرن نوزدهم به بعد، مبارزات و مقاومت‌ها نیز شکل تازه‌ای یافته‌اند. مبارزه با نظام عمومی قدرت مبارزه‌ای است بر سر زندگی. زندگی به منزله هدفی سیاسی فوراً پذیرفته شد و علیه نظامی عَلم شد که به کنترل آن اقدام می‌کرد. زندگی به مسئله مبارزات سیاسی بدل شد و گاهی این مبارزات با زبانی حقوقی صورت‌بندی می‌شد. «حق» زندگی، بدن، سلامت، سعادت، و ارضای نیازها

پاسخی سیاسی بود به همه روش‌های جدید قدرت. اساساً این روش‌ها از حق سستی حاکمیت برخاسته نبود.

جامعه پیش‌انضباطی یا پیش‌اسرمایه‌داری، از دید فوکو، «جامعه خون» بود؛ در مقابل، جامعه عصر زیست - قدرت «جامعه سکس» است؛ زیرا در این جامعه موضوع جنسیت به منزله جزئی از حوزه رو به گسترش زیست - قدرت ظاهر می‌شود و معنا، قدرت، و دانش جدیدی در جنسیت شکل می‌گیرد.

۷.۳ جنگ، قدرت حاکمه، و حق‌هایش

فوکو در دوازدهم آوریل ۱۹۷۰ کرسی تاریخ نظام‌های فکری کولژ دو فرانس را، که پیش‌تر متعلق به ژان هیپولیت بود، به عهده گرفت. وی در سخن‌رانی افتتاح درس‌های کولژ دو فرانس بر مسئله قدرت تمرکز می‌کند و طرح انتقادی و طرح تبارشناختی را از هم متمایز می‌کند. از آن پس، وی به مدت سیزده سال در آن‌جا تدریس می‌کند. نخستین جلسه درس‌ها در هفتم ژانویه ۱۹۷۶ با عنوان «باید از جامعه دفاع کرد» برگزار شد.

در درس گفتار «باید از جامعه دفاع کرد»، فوکو زیست - قدرت و زیست - سیاست را در پیوند با مقوله جنگ مطرح می‌کند و جنگ را شیوه‌ای برای درک روابط قدرت می‌داند. در دهم ژانویه ۱۹۷۹ درس گفتار «تولد زیست - قدرت» را ارائه می‌کند و در آن به بررسی حکومت‌مندی لیبرال می‌پردازد. در ۲۴ نوامبر ۱۹۸۰ نیز در پرینستون برای امریکایی‌ها درباره «زایش سیاست زیست‌شناختی» سخن‌رانی می‌کند. در این‌جا تلاش می‌کنیم بر مبنای درس گفتار هفدهم مارس ۱۹۷۶ و چند متن دیگر به مطالعه کاربردی مفاهیم زیست - قدرت و زیست - سیاست بپردازیم.

فوکو بحث خود را با اشاره به لزوم توجه به جایگاه جنگ در تاریخ مناسبات قدرت آغاز می‌کند و بر آن است که جنگ شبکه‌ای است برای فهم فرایندهای تاریخی. اساساً، طی کل قرن هجدهم، مقصود از جنگ جنگ بین نژادها بوده است. فوکو می‌خواهد نشان دهد که چطور مضمون نژاد از میان نرفته و به بخشی از «نژادگرایی دولتی» بدل شده است (← فوکو، ۱۳۹۰: ۱۲۹-۱۳۴).

فوکو در این درس گفتار مختصات کلی زیست - سیاست و زیست - قدرت را دوباره مطرح می‌کند و بر آن است که «سیطره قدرت بر زندگی»، به منزله یکی از پدیده‌های اساسی قرن نوزدهم، ناظر به دست‌یابی قدرت به انسان، به منزله موجودی زنده، و تحت

کنترل دولت قرار گرفتن امر زیست‌شناختی است. از این دیدگاه، در نظریه کلاسیک حاکمیت، حق حیات و مرگ جزو امتیازات اصلی حاکمیت بود. این حق طی قرن نوزدهم دست‌خوش تحول شد. مفهوم حق سیاسی در سده نوزدهم تحول عظیمی یافت. حق کهن حاکمیت، یعنی گرفتن زندگی یا زنده نگه داشتن، هم‌چنان در دستان حاکم است. اما، این حق حاکم با حق جدیدی تکمیل شده است؛ حق جدید حق قدیم را از بین نمی‌برد، بلکه آن را تنفیذ و تجویز می‌کند. حق مضاعف جدید ناظر است به قدرت «زنده نگه داشتن» و «میراندن». حق حاکمیت حق «زنده کردن» یا «زنده نگه داشتن» بود و اکنون این حق جدید به صورت حق زنده نگه داشتن و میراندن تجلی می‌یابد (همان).

این درس‌گفتار فوکو درباره مراقبت و تنبیه تغییر جزئی را در نگاه وی نشان می‌دهد. وی می‌گوید تکنیک‌های اعمال زیست - قدرت با تکنیک‌های انضباط بدن تفاوت دارد؛ هرچند به منزله کنار گذاشتن آن‌ها نیست. برخلاف انضباط‌ها که بر بدن‌ها اعمال می‌شد، قدرت غیر انضباطی جدید نه بر انسان به مثابه بدن، بلکه بر انسان زنده و انسان به مثابه موجودی زنده و بر انسان به مثابه نوع به کار می‌رود. انضباط بر مجموعه متکثری از انسان‌ها حاکم بود تا جایی که کثرت آن‌ها را می‌توانست و می‌بایست در بدن‌های فردی نظارت‌پذیر، رام‌شدنی، قابل استفاده، و در صورت لزوم تنبیه‌پذیر منحل کند. قدرت نو مستقر شده بر مجموعه متکثری از انسان‌ها اعمال می‌شود که **توده‌ای جهانی** را می‌سازند. این توده جهانی تحت تأثیر فرایندهایی سراسری هم‌چون تولد، مرگ، و بیماری است. این چنین، پس از نخستین مرحله سیطره قدرت بر بدن به شیوه ای فردی، با مرحله دوم سیطره قدرت مواجه‌ایم که فردی‌ساز نیست، بلکه توده‌ساز است و هدف آن نه انسان به مثابه بدن، بلکه انسان به مثابه نوع است. پس از استقرار سیاست کالبدی بدن انسان طی قرن هجدهم، در پایان این قرن «زیست - سیاست» نژاد انسان متولد شد.

برخلاف نگری و هارت، که زیست - قدرت و زیست - سیاست را از هم تفکیک می‌کنند، فوکو ظاهراً تمایزی بین این دو مفهوم قائل نیست و آن‌ها را به یک معنا به کار می‌برد. عناصر این تکنولوژی قدرت جدید عبارت‌اند از: مجموعه فرایندهایی چون نسبت تولد به مرگ و میزان باروری و زاد و ولد. در نیمه دوم سده هجدهم فرایندهایی هم‌چون میزان تولد، میزان مرگ و طول عمر در کنار مجموعه‌ای از مسائل سیاسی و اقتصادی مرتبط به موضوعات اصلی دانش زیست - قدرت و اهداف اصلی کنترل از سوی آن تبدیل شد. در این دوران، که مقارن با صنعتی شدن اروپاست، با گسترش پزشکی‌ای مواجه‌ایم که کارویژه اصلی آن ترویج بهداشت عمومی در قالب نهادهایی است که عهده‌دار مراقبت

درمانی‌اند، قدرت را متمرکز و دانش را بهنجار می‌کنند و ساز و کارهای ظریف‌تر و عقلانی‌تری هم‌چون بیمه‌ها، پس‌اندازهای فردی و جمعی و شاخص‌های سنجش سلامت برای کنترل شکل می‌گیرد.

۸.۳ تنظیم جامعه

چنان‌که اشاره شد، در نگاه فوکو، ظهور زیست - قدرت اساساً به معنی گسست رژیم قدرت حاکمه مدرن است. فوکو در تبیین این گسست از حد ناظر و توصیف‌گری بی‌طرف فراتر می‌رود و در جایگاه تبارشناسی ضد حاکمیت قرار می‌گیرد. زیست - قدرت به معنی شکل‌گیری نوعی قدرت تنظیم است؛ حاکمیت زندگی را می‌گیرد و زنده می‌گرداند. اما، از قرن نوزدهم قدرتی تنظیم‌گر ظهور می‌کند. بر خلاف قدرت حاکمه، این قدرت زنده می‌کند و می‌میراند. زین پس، زنده نگه داشتن اتباع به هدف اصلی حکومت بدل می‌شود. در نظریه‌های قراردادگرایی، مشروعیت حاکم از رهگذر ضرورت حفظ و تأمین زندگی و رفاه مردم ایجاد می‌شود. از این رو، دولت حق صدمه زدن به اتباعش را ندارد، زیرا در این صورت قرارداد نقض می‌شود. علاوه بر این، جامعه زیستی - سیاسی بر تعادل درونی استوار است و خشونت بی‌نظم و نسق ثبات حکومت را بر باد خواهد داد. توسل جباران به اقدامات کنترلی خشونت‌آمیز شورش و نافرمانی را در پی می‌آورد. زیست - قدرت نیازمند ترفندهایی است که کشتن را با زنده نگه داشتن سازگار کند.

فوکو علت غلبه گفتمان مدرنیستی قدرت را پیوند آن با نهاد پادشاهی یا قدرت حاکمیت بنیاد می‌داند. نظریه زیست‌قدرت گسستی است از نظریه‌پردازی‌های حاکمیت بنیاد. چنان‌که فوکو می‌گوید:

نظریه سیاسی هرگز دست از سر حاکم برنداشته است. مسئله حاکمیت هم‌چنان محور نظریه‌های سیاسی است. اکنون به فلسفه سیاسی‌ای فارغ از مسئله حاکمیت و ابعاد حقوقی و ناهیه نیاز داریم. در نظریه سیاسی آینده باید سر پادشاه را قطع کنیم (Foucault, 1980: 121؛ نیز ← حقیقی، ۱۳۷۴: ۳۱۶).

۹.۳ زیست - قدرت و نژادگرایی دولتی

یکی از جلوه‌های زیست - قدرت نژادپرستی است. از دید فوکو، جامعه جدید غرب با

نژادی تعریف می‌شود که دشمنان نژادی داخلی یا خارجی تهدیدش می‌کنند. بین جمعیت تابع زیست - قدرت و دشمنان جمعیت مرزهای مشخصی برقرار و تعیین شده است که قدرت حاکمه به کشتن آنان گرایش دارد. این نوع نژادگرایی، اساساً، شیوه‌ای از ایجاد شکاف در گستره حیات تحت کنترل قدرت است؛ شکاف بین آنچه باید زنده باشد و آنچه باید بمیرد. نژادگرایی دولتی امکان شناسایی دشمنان، به منزله موجوداتی خارج از جمعیت تحت حکم‌رانی را فراهم می‌کند. بر این اساس، کشتن یا صدور جواز مرگ به منزله بخشی از تکنولوژی زیستی - سیاسی مشروعیت می‌یابد. این سویه تاریک زیست - قدرت سویه روشنی نیز دارد: زنده نگه داشتن آنانی که دشمن تلقی نمی‌شوند. فوکو این سویه را «قتل غیر مستقیم» می‌نامد. نژادپرستی، اساساً، طریقه‌ای برای ایجاد گسست در عرصه زندگی تحت کنترل قدرت است. کشنده‌ترین دولت‌ها نژادپرست‌ترین آن‌ها هستند. مثال اصلی فوکو نازیسم است. نازیسم توسعه طاغیانانه ساز و کارهای قدرتی جدید است که از سده هجدهم تأسیس شده است. رژیم نازی نماد انضباطی‌ترین دولت‌هاست؛ هیچ دولتی به اندازه رژیم نازی امر زیست‌شناختی را چنین شدید و عمیق تنظیم نکرده است (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۳۱). نازیسم نقطه اوج بازی بین «حق حاکم برای کشتن» و «ساز و کارهای زیست - قدرت» است. از دید فوکو، این بازی را کم و بیش در عملکرد همه دولت‌های مدرن می‌توان دید. بر این اساس، دولت سوسیالیستی به اندازه دولت سرمایه‌داری نژادگراست.

فوکو این تلقی از رابطه قدرت حاکمه با اتباع خود، به منزله موجوداتی زنده، را در قالب مفهوم دیگری نیز مطرح می‌کند: قدرت روحانی یا قدرت شبانی. وی در *Omnest et Sigulatim* و هم‌چنین در مقاله مهم «سوژه و قدرت» از وقوع نوعی دگرگونی در دولت مدرن یاد می‌کند که به رشد و گسترش تکنیک‌های قدرت معطوف به افراد و حکومت دائمی بر سوژه‌های زنده مربوط است (Foucault, 1981: 231-235)؛ فوکو، «سوژه و قدرت»، در دریفوس و رابینو، ۱۳۸۲: ۳۴۳ به بعد). این اشکال فردیت‌ساز قدرت در اندیشه مسیحی و استعاره‌های شبان و گله ریشه دارد و هدف آن تضمین، حفظ، و ارتقای زندگی همه جمعیت است. تصویر شبان‌وار از حکومت در شکل‌گیری دولت رفاه نقش اساسی داشته است (← فوکو، «سوژه و قدرت»، در هیندس، ۱۳۸۰: ۱۴۱).

۱۰.۳ فوکو و مابعد فوکو

وقتی طی گفت‌وگویی با فوکو از وی پرسیدند: «آیا منطقی نیست که ... تبارشناسی‌ای از

زیست - قدرت به نگارش درآوری؟» در پاسخ گفت: «اکنون وقتی برای آن ندارم، اما می‌توان به تبارشناسی آن پرداخت؛ درواقع، باید به آن پردازم» (Foucault, 1984: 344). در روزگار ما، متفکران سیاست رادیکال، فراتر از انگیزه فوکو برای نوشتن تبارشناسی زیست - قدرت، از آن برای تبیین دگرگونی‌هایی بهره گرفته‌اند که فوکو فرصت سخن گفتن از آن‌ها را نیافت.

مفاهیم زیست - قدرت و زیست - سیاست در آثار گروه درخور توجهی از متفکران سنت رادیکال و پسامدرن به کار رفته و گستره‌های وسیع‌تری را در بر گرفته است. آگامبن، نگری، هارت، پائولو ویرنو، دنا هاراوای، پل رابینو، و اگنس هلر از جمله متفکرانی‌اند که هر یک تلقی جدیدی از زیست - قدرت و زیست - سیاست به دست داده‌اند. در این‌جا، به طور خلاصه، به کاریست این مفاهیم در فلسفه سیاسی جورجو آگامبن، آنتونیو نگری، و مایکل هارت می‌پردازیم. فلسفه سیاسی آگامبن و نگری - هارت حاوی گسستی است در سنت فوکویی.

۴. حیات برهنه در وضعیت استثنایی

آگامبن خود اذعان کرده که درک پیکره هومو ساکر بدون خوانش نوشته‌های میشل فوکو درباره زیست - سیاست مقذور نبوده است. نقطه عزیمت وی آثار فوکوی تبارشناس است؛ با این تفاوت که فوکو با نظریه دولت و ساخت حقوقی حاکمیت چندان بر سر مهر نبود. تأملات فوکو ناظر بود بر استراتژی‌ها و آرایه‌های قدرت، تکنولوژی‌های خود، و روش‌های انقیاد سوژه در برابر قدرت. اما، آگامبن می‌خواهد نگرش فوکو را با رویکرد حقوقی - سیاسی تلفیق کند. مسئله آگامبن رابطه بین حقوق و زندگی است و بر آن است که پیکره هومو ساکر می‌تواند پرتو جدیدی بر مناسبات حقوق و زندگی افکند. اولاً، آگامبن تبار زیست - قدرت را در سده‌های پیش از عصر روشن‌گری و قرن نوزدهم تا روم و قرون میانه ریشه‌یابی می‌کند، زیرا بر آن است که بخش زیادی از مدعاهای تاریخی - فلسفی فوکو محل تردید است و وی نتوانسته نقاط انطباق قدرت حاکمه را با تکنیک‌های مدرن قدرت تبیین کند؛ ثانیاً، آگامبن زیست - قدرت زمان حال را نیز تحلیل می‌کند. تلقی پسافوکویی آگامبن از زیست - سیاست و زیست - قدرت عمدتاً در سه گانه هومو ساکر (هومو ساکر: قدرت حاکمه و حیات برهنه، وضعیت استثنایی و بازمانده‌های آشویتس) مطرح شده است.

۱.۴ هومو ساکر

از دید آگامبن، زیست - قدرت قدرتی است مبتنی بر حیات برهنه که صرفاً با قابلیت کشته شدنش تعریف می‌شود. زیست - قدرت مورد نظر فوکو با این نوع از حیات برهنه نسبتی ندارد. در واقع، از یک سو، زیست - قدرت ضد قدرت حاکمه است و، از سوی دیگر، حیات نهفته در آن نیز ضد حیات برهنه است، زیرا حیات مورد بحث در زیست - قدرت انضمامی و درون‌بودی است.

آگامبن بر آن است که زیست - قدرت و حاکمیت از بنیاد با هم پیوند دارند و تولید بدن زیستی - سیاسی فعل اصلی قدرت حاکمه است (Agamben, 1998: 6). بر این اساس، وجه تمایز دموکراسی مدرن از دولت - شهر باستان ادغام حیات زیستی - سیاسی در گستره سیاست نیست، بلکه تفاوت در این است که دولت مدرن بین حاکمیت و بدن زیستی - سیاسی چنان پیوندی برقرار می‌کند که در عهد باستان سابقه نداشته است. آگامبن بر آن است که در سیاست غربی حیات برهنه از امتیاز وجودی خاصی برخوردار بوده و حذف آن بنیان شهر انسان‌ها را تشکیل می‌داده است (ibid: 7).

در این تلقی از سیاست غربی چندین ابتکار نهفته است: نخست، باز مفهوم‌بندی قدرت سیاسی بر پایه تأملاتی در متافیزیک ارسطویی و مفهوم بالقوگی؛ دوم، مواجهه انتقادی با نظریه حاکمیت کارل اشمیت از رهگذر تفسیری از والتر بنیامین و سوم، تأمل در باب «حیات برهنه» به منزله عنصر اصلی سیاست معاصر. بر این اساس، فلسفه سیاسی آگامبن، علاوه بر این که تلاشی است برای «اصلاح» یا «تکمیل» پروژه فوکو، اقدامی است برای تکمیل نقد بنیامین بر اشمیت (Mills: 2006).

آگامبن بر آن است که در سیاست معاصر وضعیت استثنایی، در معنای شرایط تعلیق قانون، به قاعده بدل شده است. در چنین شرایطی، قانون «دارای نیرو» است، اما درون‌مایه و معنای جوهرین ندارد. در واقع، در وضعیت استثنایی نیروی قانون فاقد «اهمیت یا نفوذ» است. وضعیت استثنایی قاعده حاکمیت است و حیات برهنه به طور بی‌واسطه حاصل شبکه حاکمیت است. در روزگار ما، حیات برهنه عرصه خشونت‌های اثربخش و سراسری است (Agamben, 2000: 113).

در قاموس آگامبن، پیکره هومو ساکر معرف وضعیت استثنایی است. مفهوم رومی هومو ساکر به معنی فردی است که جرایم وی از نوع و در حدی نیست که حاکم بتواند او را قربانی کند، اما، در عین حال، قتل او مباح است. هومو ساکر در واقع پیکره‌ای است

که از bios به zoe یا حیات برهنه تقلیل یافته است. هومو ساکر موجودی است به حال خود رهاشده. هومو ساکر، این انسان مقدس، به منزله «استثنا» از حقوق الهی و عرفی «کنار گذاشته شده» و به حال خود رها شده است. از این منظر، بدل شدن استثنا به هنجار یا قاعده سیاست معاصر به این معنی نیست که قانون صرفاً برخی از اتباع را کنار گذاشته یا به حال خود رها کرده است، بلکه در این روزگار «همه ما عملاً هومو ساکریم» (Agamben, 1998: 115). هومو ساکر مفهومی است ناظر به حیات در معرض مرگ؛ به‌ویژه مرگ ناشی از خشونت حاکم. خود حیات یا حیات طبیعی از رهگذر تسلیم شدن به قدرت حاکم، که قدرت بی‌قید و شرط مرگ است، سیاسی می‌شود.

در فلسفه سیاسی آگامبن، مفهوم نزدیک به هومو ساکر پیکره مسلمان (der muselmann) است. آگامبن در فصل دوم *بازمانده‌های آشویتس*، پس از ارائه مباحث اتیمولوژیک درباره پیکره مسلمان در الهیات مسیحی، فرهنگ اسلامی و اردوگاه‌های مرگ و کار اجباری در آلمان نازی، زیست - سیاست نازیستی و در واقع نژادگرایی دولتی مورد نظر فوکو در دوره هیتلر را بازکاوی می‌کند (Agamben, 1999: 41-86; Agamben, 1998: 185-186).

۲.۴ حاکمیت و قانون

از دید آگامبن، به همان سان که تحولات عظیم نخستین انقلاب صنعتی ساختارهای اجتماعی و سیاسی و بنیان‌های حقوقی رژیم‌های قدیم را نابود کرد، امروزه مفاهیمی چون حاکمیت، حقوق، ملت، مردم، دموکراسی، و اراده عمومی نیز به واقعیت و معناهای جدیدی دلالت دارد. بر این مبنا، سیاست معاصر به مثابه تجربه ویران‌گری است که نهادها و باورها، ایدئولوژی‌ها و ادیان و هویت‌ها و اجتماعات را در سراسر کره ارض از هم می‌گسلد و تهی می‌کند.

آگامبن آشکارا متفکری است که فلسفه سیاسی خود را در امتداد سنت ضد دولت و ضد حاکمیت صورت‌بندی کرده و فراسوی دو ایده «پایان تاریخ بدون پایان دولت» و «پایان دولت بدون پایان تاریخ» زوال دولت را منوط به تحقق غایتی تاریخی می‌داند: «تفکر آینده مضمون هگلی - کوژوبی - مارکسی پایان تاریخ را هم‌چون مضمون هایدگری ورود به درون رخداد به مثابه پایان تاریخ هستی خواهد پذیرفت»؛ و مطلوب چیزی نیست جز پایان دولت و تاریخ در لحظه‌ای واحد و آغاز سیاست و حیاتی فارغ از دولت و ساختارهای حقوقی. آگامبن بر آن است که امروز قدرت اجتماعی ضرورتاً باید ژرفای ضعف

(impotenza) خود را ببیند و هرگونه اراده به تأسیس یا حفظ قانون را وانهد. قدرت اجتماعی امروز باید در همه جا پیوند خشونت با قانون و موجود زنده با زبان را، که شالوده‌بخش حاکمیت است، از هم بگسلد (Agamben, 2000: 110-113).

۳.۴ تزهای سه‌گانه

جورجو آگامبن سه تز را برای تبارشناسی قدرت و حاکمیت مدرن مطرح می‌کند و، به اعتباری، فلسفه سیاسی خود را در قالب آن‌ها خلاصه می‌کند:

۱. اساس مناسبات سیاسی ممنوعیت است یا، به عبارتی، وضعیت استثنایی به منزله منطقه آمیختگی بیرون - درون و حذف - شمول بنیان سیاست است؛
۲. فعل بنیادین قدرت حاکم تولید حیات برهنه به منزله عنصر سیاسی اصیل و آستانه مفصل‌بندی طبیعت و فرهنگ، Zoe و bios، است؛

۳. امروز پارادایم زیستی - سیاسی بنیادین «غرب» نه شهر، بلکه اردوگاه است.

تز نخست هر گونه نظریه ریشه قراردادی قدرت دولت و به همراه آن هر گونه تلاش برای تأسیس اجتماعات سیاسی بر پایه چیزی چون «تعلق» مردمی، ملی و دینی را ابر می‌سازد. تز دوم متضمن این است که سیاست غرب از همان آغاز زیست - سیاست بوده، بنابراین، هر گونه تلاش برای جست‌وجوی آزادی‌های سیاسی در حقوق شهروندی بی‌ثمر است. سرانجام، تز سوم نوری نامیمون بر مدل‌هایی می‌افکند که امروز علوم اجتماعی، مطالعات شهری، و معماری با استفاده از آن‌ها سعی می‌کنند فضای عمومی شهرهای جهان را درک و سازمان‌دهی کنند؛ بدون هیچ‌گونه شناخت روشنی از این که در کانون این جهان حیات برهنه‌ای نهفته است که زیست - سیاست دولت‌های بزرگ توتالیتار در قرن بیستم را تعریف می‌کند؛ حتی اگر این حیات برهنه دگرگون شده و ظاهراً جلوه انسانی‌تری یافته است (Agamben, 1998: 181-183).

بر اساس فلسفه سیاسی جورجو آگامبن، دو مفهوم تهی و نامعین، هستی محض و حیات برهنه، از دروازه‌های تقدیر تاریخی - سیاسی غرب پاسداری می‌کنند و چیره شدن بر حیات برهنه، به منزله تبعیت از قدرت سیاسی، ضامن کشف معنای سیاسی هستی محض است و حل معمای هستی‌شناختی در گرو درک الزامات نظری حیات برهنه است.

نگری در خوانشی از کتاب وضعیت استثنایی می‌گوید: با دو آگامبن سر و کار داریم: نخست، آگامبن‌هایدگری که بر «بستری وجودی، محکوم به فنا، و دلهره‌آور» ایستاده و مجبور

به مواجهه مستمر با اندیشه مرگ است. این به نوعی عرفان و وسواس امر حاشیه‌ای و محدودیت‌ها منجر می‌شود و همواره در آن فرض وجود امری مافوق احساس می‌شود. همین آگامبن است که «حیات برهنه» را قهرمان پروژه سیاسی‌اش قرار می‌دهد. این آگامبن مرگ‌اندیش به انفعال و ضعف تن می‌دهد و نیروی بالقوه حیات را نادیده می‌گیرد. برعکس، آگامبن دوم گرایشی اسپینوزایی - دلوزی دارد. این آگامبن از رهگذر فیلولوژی بر افق زیستی - سیاسی چیره می‌شود. نگری آگامبن اسپینوزایی - دلوزی را به پروژه متافیزیک مثبت خود نزدیک می‌بیند و بر آن است که می‌تواند «میوه رسیده نجات»، یعنی قدرت مولد و سازنده خود حیات را به چنگ آورد. قدرت سازنده و مولد قدرت کار زنده است (Negri: 2003).

۵. وضعیت استثنایی جهانی و تولید زیستی - سیاسی

آنتونیو نگری و مایکل هارت، دو فیلسوف نسل جدید، بخشی از رویکردشان به ساختارهای سرمایه‌داری اطلاعاتی و شکل جدید قدرت در سرمایه‌داری متأخر را بر پایه بازسازی تلقی فوکویی از قدرت طراحی کرده‌اند. دو کتاب مهم آنان، *امپراتوری و انبوه خلق*، از جمله متون عمده‌ای است که به طرز نظام‌مند محدودیت‌های تلقی فوکویی از زیست - قدرت و زیست - سیاست را تشخیص داده و عناصر جدید سنت‌های رئالیسم سیاسی، پسا‌ساختارگرایی، فمینیسم رادیکال، نئومارکسیسم ایتالیایی، و جمهوری‌خواهی را به آن افزوده‌اند تا «جهانی‌سازی مسلح» واقعاً موجود را نقد و امکان‌های دموکراسی را کشف کنند. در این‌جا، با مرور برخی از زوایای این فلسفه سیاسی، بازاندیشی آنان در مفاهیم زیست - قدرت و زیست - سیاست را مطالعه می‌کنیم.

۱.۵ جامعه کنترلی و زیست - قدرت

طبق تلقی نگری و هارت، زیست - قدرت شکلی از قدرت است که زندگی اجتماعی را از درون تنظیم می‌کند، به آن جهت می‌دهد، جذب می‌کند، و مجدداً مفصل‌بندی می‌کند. قدرت فقط زمانی می‌تواند به طور مؤثر بر کل حیات جمعیت سلطه داشته باشد که به کارکردی حیاتی و مطلق بدل شود و هر فرد در آن مطابق خواست خود پذیرفته شود و فعالیت کند. بر این مبنا، زندگی به ابژه قدرت تبدیل می‌شود. کارویژه اصلی این قدرت احاطه کامل زندگی و اداره آن است. بنابراین، زیست - قدرت به وضعیتی اشاره می‌کند که در آن مسئله اصلی تولید و بازتولید خود زندگی در قدرت است (نگری و هارت، ۱۳۹۱).

کانون اصلی پروژه نگری و هارت برای عبور به فراسوی فوکو را می‌توان در این نظریه تشخیص داد: فقط جامعه کنترلی می‌تواند با بستر زیست - قدرت، به منزله چهارچوب انحصاری خود، انطباق داشته باشد. به‌زعم نگری و هارت، در عبور از جامعه انضباطی به جامعه کنترلی، پارادایم جدیدی از قدرت تحقق می‌یابد. پارادایم جدید قدرت با تکنولوژی‌هایی تعریف شده است که جامعه را قلمرو زیست - قدرت می‌داند. ماشین قدرت زیستی - سیاسی کل بدن اجتماعی را شکل می‌دهد و به طور مجازی رشد می‌کند. این رابطه قدرت باز، کیفی، و عاطفی است. این زیست - قدرت بیان‌گر کنترلی است که در همه ژرفای آگاهی‌ها و بدن‌ها و در همه مناسبات اجتماعی بسط و گسترش می‌یابد. بنابراین، در عبور از جامعه انضباطی به جامعه کنترلی الزامات متقابل همه نیروهای اجتماعی در مسیر رشد سرمایه‌داری به طور عینی و کامل به هم پیوند می‌خورند (← دلوز، ۱۳۸۶).

عصر اطلاعات و دگرگونی اشکال قدرت بر اساس دیدگاه دلوز، هارت، و نگری

شکل اجتماعی	تکنولوژی غالب	نسبت با سرمایه‌داری و تولید	شکل قدرت
جوامع حاکمیتی قدیم	ماشین‌های ساده	فرم‌اسیون‌های پیش‌سرمایه‌داری مبتنی بر تولید فئودالی	قدرت حاکمیتی
جوامع انضباطی	ماشین‌های حاصل انرژی	سرمایه‌داری مبتنی بر تولید کارخانه‌ای و تابع‌سازی صوری کار	قدرت انضباطی
جوامع کنترلی	رایانه‌ها و ماشین‌های سایبرنتیکی	سرمایه‌داری شرکتی - پساوردی مبتنی بر تابع‌سازی واقعی کار	قدرت کنترلی - ارتباطی (زیست - قدرت)

۲.۵ تولید زیستی - سیاسی

از دید نگری و هارت، با مفهوم فوکویی زیست - قدرت نمی‌توان فرایندهای تولید و قدرت معاصر را تبیین کرد. از این منظر، هرچند فوکو گام بزرگی در بازاندیشی تلقی‌های دیالکتیکی یا مبتنی بر تعیین‌کنندگی سراسری یا چندجانبه از رابطه روبنا - زیربنا برداشته و فراتر از این رابطه درون‌بودی ساختار مادی و اقتصادی، عناصر فرهنگی، ذهنی، و کالبدی تولید را شناسایی کرده، اما نتوانسته است نیروهای محرک واقعی تولید در جامعه زیستی - سیاسی را تشخیص دهد. بر این اساس، تفاوت مفهوم دلوزی «میل» با مفهوم فوکویی «لذت» نیز در بُعد «تولید» نهفته است. «لذت» امری صرفاً درونی و انفعالی است و بُعد اثباتی میل و گستره درون‌بودی آن را در محاق قرار می‌دهد. اما «میل» نیرویی محرک و فعال برای تولید واقعیت اجتماعی است (نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۳۹۸).

از این دیدگاه، تولید امر مشترک در کانون همه اشکال تولید اجتماعی فراسوی گستره‌های محلی قرار دارد. کار در اثر دگرگونی‌های اقتصادی در شبکه‌های مشارکتی و ارتباطی ساخته و با آن‌ها عجین می‌شود. همه کسانی که با دانش یا اطلاعات سر و کار دارند به دانش مشترکی تکیه دارند که از دیگران گرفته شده است و دانش مشترک جدیدی هم به وجود می‌آورند. این امر، به‌ویژه درباره همه کارهایی که پروژه‌های غیر مادی‌ای هم‌چون افکار، تصاویر، عواطف، و روابط را به وجود می‌آورند صدق می‌کند. تولید زیستی - سیاسی، علاوه بر تولید کالاهای مادی، همه سویه‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی را شامل می‌شود و آن‌ها را تولید می‌کند. این تولید زیستی - سیاسی و گسترش امر مشترک آن مبنای تحقق دموکراسی جهانی است (نگری و هارت، ۱۳۸۶: ۲۲).

۳.۵ زیست - سیاست در برابر زیست - قدرت

در فکر سیاسی نگری و هارت، زیست - قدرت و تولید زیستی - سیاسی، هر دو، کل زندگی اجتماعی را دربر می‌گیرد، اما روش هر یک متفاوت است. زیست - قدرت بر فراز جامعه ایستاده است و هم‌چون اقتداری حاکمه بر آن استعلا دارد و نظم آن را تحمیل می‌کند. برعکس، تولید زیستی - سیاسی درون جامعه حلول کرده و از طریق اشکال دسته‌جمعی کار روابط و اشکال اجتماعی را به وجود می‌آورد (همان: ۱۳۰-۱۳۱). یکی از ابعاد جدید نظم جهانی کنونی از بین رفتن مرزهای اشکال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی قدرت و تولید است. در این نظم زیستی - سیاسی قدرت صرفاً در جهت وضع و تقریر هنجارها و حفظ نظم عمومی عمل نمی‌کند، بلکه باید روابط اجتماعی را در همه ابعاد زندگی تولید کند.

در وضعیت جهانی سازی مسلح، قدرت نظامی نه فقط با مسائل سیاسی، بلکه با کل تولید زندگی اجتماعی نیز باید منطبق باشد. قدرت حاکمه نه فقط باید بر مرگ حکمرانی کند، که باید زندگی اجتماعی را نیز تولید کند. فرهنگ به طور مستقیم عنصری از نظم سیاسی و تولید اقتصادی است. در وضعیت پساامپریالیسم جنگ، سیاست، اقتصاد، و فرهنگ در کنار هم به شیوه‌ای از تولید کل زندگی و، از این رو، به شکلی از زیست - قدرت تبدیل می‌شوند. به بیان دیگر، در امپراتوری سرمایه و حاکمیت کاملاً هم‌پوشانی دارند (همان: ۳۹۲).

از دید نگری و هارت، جهانی سازی مسلح عرصه تقابل زیست - سیاست با زیست - قدرت است: یعنی نیروهای آزادی در برابر نیروهای انضباط و کنترل؛ دموکراسی در برابر سلطه؛

میل به زندگی در برابر ترس از مرگ؛ وضعیت استثنایی سازنده در برابر وضعیت استثنایی ویران‌گر؛ اکنون مرده در برابر آینده زنده؛ آفرینش در برابر فساد؛ جمهوری در برابر آریستوکراسی؛ میل درون بودی در برابر سلطه استعلایی؛ قدرت سازنده در برابر قدرت برساخته و مستقر؛ و انبوه خلق در برابر امپراتوری.

۶. نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد مسئله‌نمای فوکو کشاکش سوژه و قدرت در لحظه معینی از تاریخ اروپاست. همین مسئله نما در فلسفه سیاسی جورجو آگامبن و نگری - هارت نیز محوریت دارد؛ با این تفاوت که در خوانش آن‌ها امر تاریخی، به منزله بستر پژوهش تبارشناسانه، از حصارهایی که فوکو برای آن ترسیم می‌کرد خارج می‌شود. همواره از بطن نوشته‌های فوکو می‌توان نقیض مدعاهای او را نیز یافت و چه بسا همین امر یکی از دلایل کثرت تلقی‌های متنافر از متون وی است. مثلاً، در مراقبت و تنبیه قدرت انضباطی دارای ویژگی‌های دموکراتیک و نرمی است که سرکوب و خشونت در آن جایی ندارد. وی برای زیست - قدرت نیز چنین ویژگی‌هایی را برمی‌شمرد. از سوی دیگر، وی برای توصیف خشن‌ترین نمودهای قدرت توتالیتار نیز از همین مفهوم بهره می‌گیرد. هم‌چنین، یکی از دشواری‌های مواجهه با متون فوکو مفاهیم مختلفی است که برای توصیف واقعیتی واحد وجود دارد. زیست - قدرت، قدرت تنظیمی، قدرت شبانوار، حکومت‌مندی، و حتی قدرت انضباطی دارای مختصات مشترکی‌اند. این مسئله‌ای است که حتی ژیل دلوز، نزدیک‌ترین متفکر به فوکو و نویسنده یکی از مهم‌ترین شرح‌ها بر آثار او، نیز با تسامح از کنار آن گذشته است (دلوز، ۱۳۷۶: ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۷).

مسئله دیگر به گستره زمانی عصر مدرن مورد نظر فوکو مربوط است. او در *اراده به دانستن* بر آن است که جامعه بورژوازی سده نوزدهم ... بی‌شک هنوز هم با ماست. ولی، ارزیابی‌های تاریخی او عمدتاً به سده نوزدهم محدود می‌شود.

موضوع دیگر در مواجهه با متون فوکو مسئله مقیاس و سطح تحلیل است. ظاهراً زیست - قدرت مورد نظر وی در سطحی فروتر/ فراتر از دولت و ساخت حقوقی جامعه سرمایه‌داری قرار دارد. در واقع، گسست در فلسفه سیاسی فوکویی در تشخیص همین نقص ریشه دارد.

نقد دیگر بر فوکو این است که، علاوه بر تفسیرهای تاریخی وی، در دعاوی نظری وی هم نوعی گرایش بومی و محدود مشاهده می‌شود. گرچه او گاهی به شواهدی از

کشورهای دیگر نیز استناد می‌کند، موضوعات تاریخی، چهارچوب بحث، و مخالفانی که فوکو در ذهن خود با آن‌ها مبارزه می‌کند، همگی، مربوط به فرانسه است. البته، اگر حیات روشن‌فکری یک مؤلف را نیز جزئی از متن آثار او بدانیم، می‌توان فوکو را فیلسوفی با دغدغه‌های جهانی دانست.

جورجو آگامبن، آنتونیو نگری، و مایکل هارت بسیار تلاش کرده‌اند تا از محدودیت‌های تاریخی - نظری تبارشناسی فوکو فراتر روند. به نظر می‌رسد که نمی‌توان آن‌ها را نیز به کلی موفق دانست. هرچند آگامبن «سراسر تاریخ غرب» را عرصه بروز و ظهور زیست - قدرت می‌داند، او نیز نتوانسته سایه قوم‌محوری روش شناختی را به کلی از پروژه خود کنار گذارد. محور فلسفه سیاسی آگامبن مرگ‌بار بودن پارادایم زیستی - سیاسی «غرب» است. سوژه مورد نظر این فیلسوف مرگ‌اندیش نیز سوژه‌ای است متعلق به تاریخ قدرت حاکمه در «غرب». البته، او در سال‌های اخیر، به‌ویژه در مقاله «نه به تاتوی زیستی - سیاسی»، که در واکنش به انگشت‌نگاری از وی برای ورود به ایالات متحده نوشته شده و هم‌چنین در نوشته‌ها و گفت‌وگوهایی که به تحلیل وضعیت استثنایی جدید اختصاص دارد، به سنجش جلوه‌های جهانی زیست - قدرت و انقیاد مرگ‌بار هومو ساکر پرداخته است.

آنتونیو نگری و مایکل هارت نیز در سنت فوکویی مطالعات قدرت ابتکار عمده‌ای ایجاد کرده‌اند. صرف نظر از ابعاد روش‌شناختی و نوع ارزیابی امر تاریخی، از لحاظ سطح تحلیل نیز می‌توان فلسفه سیاسی آنان را حاوی نوآوری‌هایی، دست‌کم در سنت فوکویی، دانست. در برخی از آثار فوکو نکات مبهم و کلی‌گویی‌هایی وجود دارد که یا باید آن‌ها را پریشانی و اغتشاش فکری شمرد یا با هم‌دلی بیش‌تر حوزه‌هایی دانست که وی برای بررسی بیش‌تر در آینده در آثار بعدی خود یا دیگران طرح کرده بود. می‌توان پروژه نگری و هارت را گامی در این جهت دانست. نگری و هارت چندین سطح از تحلیل را در پروژه مطالعه زیست - قدرت امپراتوریایی و سنجش امکان تحقق نوعی جمهوری در مقیاس جهانی با هم درآمیخته‌اند. زیست - سیاست مورد نظر آنان متشکل از سوژه‌های یگانه‌ای است که در شبکه وسیع مقاومت‌های محلی / جهانی به هم گره می‌خورند و علیه قدرت حاکمه امپراتوری، به منزله زیست - قدرت پسامدرن، انقلاب می‌کنند. برخلاف هومو ساکر، که سوژه‌ای است گرفتار در چنبره مرگ، انبوه خلق مورد نظر نگری و هارت، به منزله سوژه‌هایی یگانه و کثرت‌مند، سراسر آستان حیات و آزادی است و با کار زنده خود امر مشترک را محقق می‌کند.

به طور کلی، فلسفه سیاسی نگری و هارت تلفیقی از رئالیسم جمهوری خواه و ایده‌آلیسم انقلابی است. از لحاظ فلسفی، شاید بتوان نقطه قوت پروژه آنان را باور به امکان دموکراسی در وضعیت جهانی سازی مسلح کنونی دانست. اما، به نظر می‌رسد نتوانسته‌اند سوژه مقاومت زیستی - سیاسی در برابر زیست - قدرت جهانی را به خوبی از «محدوده» جنبش‌های نو و پسامدرنیستی غرب فراتر ببرند. به عبارت بهتر، انبوه خلق به اندازه‌ای که آنان می‌گویند جهانی و متکثر نیست. پرسش عمده‌ای که پیش روی نظریه‌پرداز انبوه خلق قرار دارد مربوط می‌شود به امکان دربرگیری شورش‌های موسوم به بهار عربی که در «خارج» غرب شکل گرفته‌اند و بی‌فرجام مانده‌اند. محور اتحاد این سوژه‌های متکثر، چندرگه، و چندپیکره چیست؟ و پرسشی به همان اندازه مهم: زیست - سیاست جهانی با این سوژه چندرگه و چندپیکره چگونه می‌تواند دشمنی واحد را تعریف و شناسایی کند؟ دشمنی که خود چندرگه و چندپیکره است و آپاراتوس قدرتی با ساز و کارهای پیچیده پول، اتر، و بمب را در اختیار دارد. این‌ها هنوز پرسش‌هایی باز به روی پژوهش‌های پیش‌ترند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقاله حاضر نخستین بار در سال ۱۳۸۷ به نگارش درآمد. بعدها، برخی از منابع و ارجاعات آن تکمیل و برخی از داده‌ها روزآمد شد.
۲. دکتر حسین بشیریه برای bio-power و bio-politics به ترتیب معادل‌های «قدرت مشرف بر حیات» و «سیاست مشرف بر حیات» را بر ساخته است.

منابع

- پایا، علی (۱۳۸۲). «جایگاه مفهوم صدق (حقیقت) در آرای فوکو»، در *فلسفه تحلیلی؛ مسائل و چشم‌اندازها*، تهران: طرح نو.
- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۸۲). *میشل فوکو: فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنیوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دلوز، ژیل (۱۳۷۶). *فوکو*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- دلوز، ژیل (۱۳۸۶). «پی‌نوشت بر جوامع کنترل»، در *بازگشت به آینده*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: گام نو.
- فوکو، میشل (۱۳۷۴). «حقیقت و قدرت»، در *سرگشتگی نشانه‌ها*، ترجمه بابک احمدی، ویرایش مانی حقیقی، تهران: نشر مرکز.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸). *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

- فوکو، میشل (۱۳۸۱). *نیچه، فروید، مارکس*، ترجمه افشین جهان‌دیده و دیگران، تهران: نشر هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴). *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). *باید از جامعه دفاع کرد: درس‌گفتارهای کولژ دوفرانس ۱۹۷۵-۱۹۷۶*، ج ۱، تهران: رخداده نو.
- کلگ، استوارت (۱۳۷۹). *چهارچوب‌های قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲). *فراسوی چپ و راست*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- نگری، آنتونیو و مایکل هارت (۱۳۸۶). *انبوه خلق: جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: نشر نی.
- نگری، آنتونیو و مایکل هارت (۱۳۹۱). *امپراتوری (تبارشناسی جهانی شدن)*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: قصیده‌سرا و آشیان.
- هیندس، باری (۱۳۸۰). *گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: نشر شیرازه.

- Agamben, Giorgio (1998). *Homo Sacer: Sovereign Power and Bare Life*, Stanford University Press.
- Agamben, Giorgio (1999). *Remnants of Auschwitz: The Witness and the Archive*, New York: Zone Books.
- Agamben, Giorgio (2000). *Means without End: Notes on Politics, Theory out of Bounds*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Agamben, Giorgio (2004). 'No to Biopolitical Ttattooing', in www.generationonline.org.
- Agamben, Giorgio (2005). *State of Exception*, The University of Chicago Press.
- Foucault, Michel (1980). 'Truth and Power', in *Power/Knowledge*, edited by C.Gordon, Brighton: Harvester Press.
- Foucault, Michel (1981). 'Omnest et Sifulatim', in *The Tanner Lectures on Human Values*, edited by S.Mc Murrin, University of Utah Press.
- Foucault, Michel (1983). 'Structuralism and Post-structuralism: An Interview', in *Telos*, No. 55, Spring.
- Foucault, Michel (1984). 'Notes on the Genealogy of Ethics', in Rabinow (ed.), *The Foucault Reader*, New York: Pantheon Books.
- Funke, Odelia (1985). 'Biopolitics and Public Policy: Controlling Biotechnology', in *PS*, vol. 18, No. 1, Winter.
- Gilles Deleuze and Claire Parnet (1977 D). *Dialogues*, trans. Hugh Tomlinson and Barbara Habberjam (1987, London: Althone Press).
- Gilles Deleuze and Guattari (1980 TP). *A Thousand Plateaus-Capitalism and Schizophrenia*, trans. Brian Massumi (1987, Minneapolis: University of Minnesota Press).
- Harris, G.H. (1911). 'Bio-Politics', in *The New Age: A Weekly Review of Politics, Literature, and Art*, Vol. X, No.9.
- Lazzarato, Maurizio (2000). 'From Biopower to Biopolitics', in www.generationonline.com.

- Michael Hardt and Antonio Negri (2009). *Commonwealth*, Belknap Press of Harvard University Press.
- Mills, Catherine (2006). 'Giorgio Agamben', *The Internet Encyclopedia of Philosophy*.
- Negri, Antonio (2003). 'The Ripe Fruit of Redemption', in www.generationonline.org.
- O'Farrell, C. (1987). 'Foucault and Foucauldianism', in *Economy and Society*, No. 11 (4).
- Somit, Albert and Steven A. Peterson (1998). 'Biopolitics after Three Decades-A Balance Sheet', *British Journal of Political Science*, Vol. 28, No. 3.
- Somit, Albert and Steven A. Peterson (1999). 'Rational Choice and Biopolitics: A Darwinian Tale of Two Theories', in *PS: Political Science and Politics*, Vol. 32, No.1.
- Zakaria, Fareed (2007). *The Post-American World*, and Friedman, Thomas (2007). *Hot, Flat, and Crowded*.